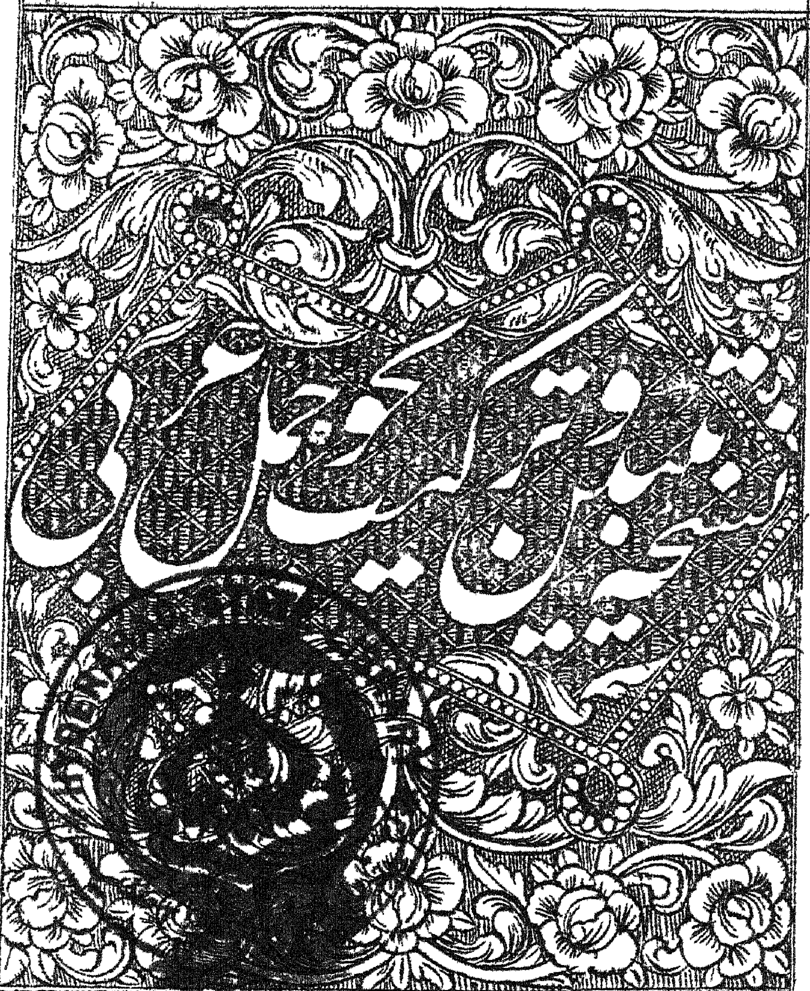


بعون صانع مکین و مکان فضل و خلاق زمین و زمان



در مطبع نامی منشی نولکشور بطبع مزین مطبوع جهان شد

بسم الله الرحمن الرحیم

جمیع ستایش و نیایش مر آن بیچون را سزاوار است که هر فرد بشر را از گل و آب ترکیب داده
از کارخانهٔ عنایت خود بهره ور دانش و بینش جمله علوم گردانیده و حضرت سرور کاینات مفخر
موجودات صلی الله علیه و آله وسلم را بهدایت تیره درونان کوی ضلالت بنظر رحمت فرستاده
و سلطان جهان خدیو این زمان شهنشاه عصر خسرو سلاطین دهر فتح جنگ نظام الملک نظام الدوله
آصف جاه میر محبوب علی خان بهادر خلد الله تعالی سلطنته و رفعته و شوکته و حشمته را بر سریر سلطنت
و پرورشی خلایق نشانده و بسیاست ملک دکن جناب قمر رکاب نواب مستطاب معلی القاب
میر تراب علیخان بهادر سالار جنگ شجاع الدوله مختار الملک دام اقباله را از دولت
لایزال و قدردانی مالامال قدر افزای قدرهای معظم و درة التاج وزرای مکرم ساخته بوزارت
بخشیده پس کر اجلال و مقال که حرف اکرامش تبیین نماید اما بعد بر قدوهٔ سخن پردازان معنی طراز
و زبدهٔ معنی طرازان سخن پرداز مخفی مباد که این نیاز کیش درگاه ذو الجلال و نکث رامارا و خلف
سنت راو علم ساکن فرخنده بنیاد حیدرآباد دکن حرسها الله تعالی عن الآفات و الفتن حسب
فرمان واجب الاذعان آقای قدردان خانه زادان تا مدت چند سال بلا اهمال در تلمذ جناب
فیض مآب مجمع الفضائل منبع الفواضل ماحی بدعت محی سنت مولوی شاه علی صاحب قبله

مولوی محمد ولی الدین صاحب قبله مدظلهما قدری از علم صرف و نحو عربی تعلیم یافته در
محکمه محاسبی جناب مدار المهام سرکار عالی رفته حسب الارشاد فیض بنیاد عقد الدولة الباهره
رکن السلطنة القاهره صاحب عقل متین صائب فکر رزین شرافت پناه نجابت دستگاه نواب
میر پرورش علیخان بهادر حسام جنگ مکرم الدوله لازال دولته باهرة و بارح سطوته ساطعة
بتاریخ دهم ماه شوال المکرم ۱۲۹۶ هجری در محکمه عالیه معتمد صاحب جناب صدر المهام مالگزاری
سرکار عالی به پیشگاه مولوی محمد علی رضا خان صاحب مددگار معتمد دفتر دام عنایته بار یافته
طرز ترجمه بر اهالی محکمه خیلی سنجیده یافت و بجای خود فکر ساخت که بدون مواد و سواد فی الجمله
درین محکمه بودن نازیبا پس بخاطر فاتر درگذشت که جهت درستی عبارت و محاوره ورزش
تعلیم ترکیب بطور نحو لابد و ضرورست بنابران این نسخه موسوم به **تبیین و ترکیب**
نحو جمل عربی بکثرت مثال بیانی مرتب ساخته چشم آن دارم که بنظر ارباب علم در آمده بکار
مبتدیان بیاید و یادگاری برای این بوریا کوب مکتب هیچمدانی بر صفحه روزگار باقی ماند
رجا از اصحاب فضل و کمال و ارباب جاه و جلال آنست که بنیت بقدر وسع در اصلاح
کوشند * و گر اصلاح نتوانند پوشند *

مقدمه

قبل از آغاز تعلم علم نحو امریکه دانستن آن لازم و ضرورست اینکه علم نحو علمی ست باصول
و قواعد کلی که دانسته شود بآنها احوال اواخر کلمات سه گانه که اسم و فعل و حرف اند از اعراب و بنا
و کیفیت ترکیب بعض آنها بالبعض و غرض از نحو نگاهداشتن ذهن ست از خطای لفظی که واقع
شود در کلام عرب از اعراب و بنا و موضوع علم نحو کلمه و کلام ست زیرا که دران بحث نموده میشود
از اعراب و بنا که عوارض اینها هستند و لاحق می شوند مر ذات اینها را و هرگاه که دانستی این امور را
پس بدانکه آغاز نمود مصنف رحمه الله تعالی کتاب خود را بامتثال احادیث وارده
و اتباع کلام مجید بقول خود

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

نحمده ونصلیه ونسلمه بافتتاح ہو استعانت اعلم ان اصل الجملة علی الفعل وجه سمیته

و فعلیه و ظرفیه و شرطیه

در ترکیب
مفید و کلام جمله و کلام هم [illegible] اختلاف است [illegible] و کلام [illegible]
مگر نزد رضی و [illegible] جلال الدین ابن هشام [illegible] از اینجا است که کلام دلالت
در مغنی شیخ جلال الدین [illegible] مرادف جمله [illegible] است [illegible] از فعل و فاعل
از جمله خاص است [illegible] و جمله عبارت است از لفظ [illegible]
مرکب مفید بالقصد [illegible] صحیح [illegible] باشد چون [illegible]
مرکب [illegible] که [illegible] از مبتدا و خبر باشد چون زید قائم و [illegible]
[illegible] سبب جمله [illegible]
و [illegible] و کان زید [illegible] کلام [illegible]
و اقائم الزیدان [illegible] افادت [illegible]
[illegible] جمله [illegible] بالصله [illegible] محققین [illegible] است از کلام
و جمله جواب [illegible] است که جمله [illegible]
[illegible] است [illegible] کلام [illegible] محققین [illegible]
[illegible] است که از کلام [illegible] العلامه [illegible]
[illegible] کلام [illegible] جمله [illegible] اول [illegible]
[illegible] است [illegible] فرع اول [illegible] صدق

و کذب
باشد و قسم دیگر ازان
معلوم شود و فرع دوم انشائیه
که احتمال صدق و کذب نداشته باشد و طلبی ازو
معلوم گردد پس فرع اول باعتبار لفظ بر چهار قسم است یکی
اسمیه دوم فعلیه سوم ظرفیه چهارم شرطیه و فرع ثانی به
ده قسم است اول امر دوم نهی سوم استفهام چهارم تمنی پنجم ترجی ششم عقود هفتم [illegible] هشتم عرض نهم قسم دهم تعجب
و باعتبار اعراب هم بر دو قسم است یکی مالا محل لها من الاعراب
دوم ماله محل من الاعراب پس در اول [illegible] که محلی از اعراب نیست
بعث جمل اند اول جمله مستانفه که [illegible]
مذکور است دوم [illegible] تفسیریه [illegible] که [illegible] بجای [illegible] تام دارد بجای خود
[illegible] بجای خود است سوم [illegible]
[illegible] است چهارم جمله جواب [illegible]
[illegible] است ششم جمله صله چون جاء الذی ابوه قائم [illegible]
جمله که [illegible] از اعراب نباشد چون قام زید
و [illegible] و [illegible] در [illegible]
وارد می‌شود [illegible]

دوم رفع بخبر کہ
محلّها از اعراب در اخبر شده اند
[illegible] جملہ واقع [illegible] خبر مبتدا و خبر ان [illegible]
[illegible] رفع باشد در باب کان و کاد و دوم مالم یسم فاعله [illegible]

[illegible]

سوم در محل جر
باشد نحو قولہ تعالیٰ ربنا انک
جامع الناس لیوم لاریب فیہ مقسم
جملہ کہ تابع جملہ معرب باشد و این خاصہ در باب عطف
النسق و بدل واقع شود چون زید قام ابوہ و قعد اخوہ [illegible]
نہ عاطفہ و نہ حالیہ قرار [illegible] در مثال عطف النسق نحو قولہ تعالیٰ [illegible]
با نقطون [illegible]

[illegible]

۵۱
قولہ تعالیٰ ثم یقال ہذا الذی
الخ - باز گفتہ شود ایشان را
اینست آنچہ شما دروغ می شمردید
فتح الرحمن

۵۲ قولہ تعالیٰ والسلام علیّ الخ
و سلام بر من روزیکہ زاییدہ
شدم ۱۲ - فتح الرحمن

۵۳ قولہ تعالیٰ ومن یضلل الخ
ہر کرا گمراہ کند خدای تعالیٰ نیست
رہنمائی او را بگذارد ایشان را
فتح الرحمن

۵۴ قولہ تعالیٰ وان تصبہم الخ
و اگر برسد بدیشان سختی بسبب آنچہ
پیش فرستادہ اند دستہای ایشان
ناگہان ایشان نومید می شوند ۱۲ فتح الرحمن

۵۵ قولہ تعالیٰ من قبل ان یأتی
[illegible]

[illegible]

فالاسمیة ما ترکب من المبتدأ والخبر مثل [illegible] الفعل وفاعله

[illegible]

مثل قام زید

[illegible]

[illegible]

و الظرفية ما يتركب من الظرف و فاعله

فصل ظرفیه آنچه مرکب باشد از ظرف [illegible]

والظرفیة ما الظرف [illegible] کالظرف [illegible] باید بود [illegible]

مستقر الظرف با [illegible] عامله [illegible] ان باشد [illegible]

معطوف [illegible] ظرفیه [illegible] نوع [illegible] فاعلیت [illegible]

[illegible] ثابت و اجزاء [illegible] نوع [illegible]

[illegible] الدار [illegible] فاعلیت [illegible]

زید [illegible] الدار [illegible] ثابت [illegible]

[illegible] نوع [illegible] الدار [illegible] نوع [illegible]

پس [illegible] ظرفیه [illegible] فاعل [illegible]

[illegible] بمعنی [illegible] زمان [illegible]

[illegible] اول [illegible] اسمای ظرف [illegible]

نوع [illegible] لغوی [illegible] نوع اول [illegible]

[illegible] اصطلاح [illegible] نوع [illegible] فعل [illegible]

از [illegible] و [illegible] افعال که [illegible] و این [illegible] فعل [illegible]

و مکان [illegible] و این [illegible] باشد [illegible]

پس اگر بضرورت سؤال وارد شود که در جواب [illegible]

یک صیغه چرا مقرر نمود که او را مشترک میشود جواب برعایت طبیعت

اصل که مضارع هم مشترک باشد میان حال و استقبال جواب دوم

فعل از افعال عباد خالی نیست که زمانی باشد یا مکانی یا بالعکس پس

برعایت تلازم ظرف زمان و مکان در هر یک صیغه اکتفا نمود تا نوع

دوم ظروف زمانی است یا مکانی هم مشترک را افاده و استفاده نماید

و مکان موضوع اند و این بر دو قسم باشد اول حقیقی چون جلس

فی المجلس و دوم مجازی چون زید فی العلوة پس این هم دو قسم

دو صنف بوده اند یکی زمان ثانی مکان و این هر یک بر دو قسم

معروف باشد یعنی مبهم و محدود چنانکه مثال مبهم زمان چون

و مبهم و این وقت مبهمی است که صانع مبهم زمانی است خواه دراز

باشد یا کوتاه یعنی الزمان حین مثل سال یا ماه

[illegible] بود و مثال محدود زمان

الیوم و [illegible] زیرا [illegible]

کر معین آید چون مضرب یعنی جا زدن یا زمان زدن

یا زمان و [illegible] نگاه ای در زدن [illegible]

مضرب یعنی جا [illegible] زدن [illegible]

و از آن جهت [illegible]
و ظرفیت و بیان این نوع آن است که
عموم و خصوص مطلق است چه هر جا که اسم زمان یا
مکان باشد ظرف هم بر او صادق آید بدون عکس که هر جا که ظرف باشد
اسم زمان یا مکان باشد چه [illegible] ظروف مذکور که آنها را ظروف گویند مراد اسم
زمان و مکان و جار و مجرور را که ظرف نامیده‌اند آن قطعا از ترکیب جار و مجرور
[illegible] ترکیب لفظ ظرف بر لفظ و منصوب صحیح و مجاز مستعمل [illegible]
عاطفه غیر عامله فاعل در اصطلاح صرفیان این را ظروف بیکونه و مجرور
بیان ظروف را فاعل بر تابع لفظ ظرف گویند و منصوب صحیح مضاف الیه
ضمیر متصل واحد مذکر غایب راجع بظرف مجرور و مضاف الیه و مضاف
مضاف الیه معطوف و معطوف با معطوف علیه مجرور و جار با مجرور [illegible]
متعلق بفعل و فعل با فاعل و متعلق جمله فعلیه خبریه جمله و موصول با صله
خبر آن اسم جمله اسمیه خبریه [illegible] قول [illegible] معنی [illegible]
آن [illegible] معطوف [illegible] [illegible]
مضاف الیه

که این لفظ صالح است مر جا [illegible]
دیگر هم باشد صالح سوم [illegible] یا صفت
در این صد محدود و مباشد [illegible] با اسم فاعل یا مفعول [illegible]
و آن فعل یا شبه فعل یا اسم فاعل یا مفعول قسم [illegible]
مشتقات و مباشد و این چنین ظرف را ظرف لغو نامند
این ادو [illegible] است که ظرف لغو بانکه در عبارت متعلق وی [illegible]
و با محذوف اما از افعال عموم باشد چنانچه [illegible] محذوف
ظرف مستقر که متعلقش در عبارت محذوف باشد و [illegible] ارباب [illegible]
از افعال عموم باشد و آن چهار بیت است افعال عموم نزد ارباب [illegible]
و آن ثبت و وجود است و حصول و پس مثال آن چون زید
فی الدار ای ثبت او کان او وجد او حصل و در بعض [illegible] [illegible] مساوی
وفی بیان اسم ظرف و ظرف و جار و مجرور در [illegible] یمن که اسم [illegible]
صیغه آن است مشتق از مصدر که دال بر وقوع معنی
مصدری در زمان یا مکان باشد
و آن زمان یا مکان
را

اضافات البیوت ... نوع ... و غیره

تعلق ... اتصال ... و نوع ... اضافات البیوت ... فاعل ...

نوع مفعول ... فاعل و نوع ... اضافات ... غیره ... از این طرف

نوع ... اضافات البیوت ... تعلق ... فاعل ... اضافات ... والی ... قوله

تعلق اضافات ... فاعل ... تعلق ... اضافات ... تعقیبه ...

نوع ... فعل یا فاعل ... نوع ... جزء ... آن ... تعقیبه ...

فاعل ... جزء ... یا فاعل ... آن ... موقوف علیه ... وجود ...

و الشیخ ... نوع ... و ... یا ... مطلقا ... موقوف علیه ... و ... یکی ... اول

نوع ... تعلق ... جزء ... یا ... صورت اول

لهذا ... جزء ... دیگر ... صورت ... فعل ماضی

فعلیه ... جزء ... فعلیه که در چهار صورت ... صورت دوم ... آنکه ... دو فعل ماضی و

آنکه ... دو فعل مضارع بود و صورت دوم ... ماضی و صورت چهارم ...

صورت سوم آنکه اول مضارع و دوم ماضی ... صورت اول شرط ... ماضی ...

اول ماضی و دوم مضارع باشد و در صورت ... جزء دوم ... مبالغه ... جزء دوم

و این ... دو فعل ... ماضی ... نوع ... جزء ... جزء ...

قال الشیخ ... صورت ...

الا تیسیر ... تعقیبه در ... جزء دوم ...

جزء ... فعل ... جزء ... و ... صورت ...

الشیخ ... جزء اول ... تحقق ... صورت ... شرط ...

... جزء ... صورت ... جزء دوم ...

فاعل ... جزء اول ... صورت دوم ... صورت ...

نوع ... جزء ... نوع ... جزء ... صورت ...

مطلقا ... جزء ... جزء ... جزء ... جزء ... جزء ... سبب

حالا ... جزء ... جزء ... و ... جزء ... جزء ... استحقاق ...

و در این جزء اول ... در صورت دوم ... جزء ...

صحیح ... نوع ... جزء اول ... مذکور شد ...

آن ... مطلقا ... در ... عبارت ... مطلقا ...

اول موقوف علیه ... جزء ... فعل یا فاعل ... چهار

... موقوف ... و ... جزء ... نوع ...

جاذم ... جزء ... جزء ... جزء اول

... جزء ... معلوم

... اشد

نحو قوله تعالے من یعمل سوءً یجز به نحو قوله تعالے ولا انتم عابدون ما اعبد مثل اے الرجلین جاءک اکرمه	۱		ای	ذوی العقول
مثل قوله تعالے ایا ما تدعوا فله الاسماء الحسنیٰ مثل ما تشتر اشتر			ای ما	غیر ذوی العقول
مثل متی اضع العمامة تعرفونی مثل انی تاتینی اکرمک نحو قوله تعالے قالو مهما تاتنا به من آیة لتسحرنا بها مثل ای ساعة تعطیک جلیل مثل اذ ما تسافر اسافر نحو قوله تعالے فما استقاموا لکم فاستقیموا لهم	۱		متی انی مهما ای اذ ما	زمان
مثل فی ای مکان تجلس اجلس بسم الله مثل حیثما تجلس اجلس نحو قوله تعالے فاینما تولوا فثم وجه الله مثل انی تقعد اقعد بر سبیل ندور مثل مهما تقعد اقعد	انی مهما		ای حیثما اینما	مکان
نحو قوله تعالے انما الله اله واحد			ما	
نحو قوله تعالے فبما رحمة من الله لنت لهم	۲		ما	
مثل ما هذا الشرا			ما	
نحو قوله تعالے وما ینظر هؤلاء الا صیحة واحدة ما لها من فواق	۳		ما	
نحو قوله تعالے ما فعلوه الا قلیل منهم				

الخ - و نه شما پرستش میکنید آنچه میپرستم ۱۲

۵۳ قوله تعالی ایا ما تدعوا الخ - هرکدام که بخوانی خوب باشد پس خدای راست نامهای نیکو ۱۲ فتح الرحمن

۵۴ قوله تعالے قالوا مهما تاتنا به الخ - هرگاه بیاری با آنرا از آیتی تا جادو کنی مارا بآنها ۱۲ تفسیر حسینی

۵۵ قوله تعالے فما استقاموا الخ - پس هرگاه با یستند بهر شما با یستید برای ایشان فتح الرحمن

۵۶ قوله تعالے فاینما تولوا الخ پس هر کجا رو آرید پس آنجا روی خدا هست ۱۲ فتح الرحمن

۵۷ قوله تعالے انما الله اله الخ جز این نیست که خدا معبود یگانه است

۵۸ قوله تعالے فبما رحمة من الله الخ - بسبب مهربانی از خدا نرم شدی برای ایشان ۱۲

۵۹ قوله تعالی وما ینظر هؤلاء الخ - و انتظار نمی برند کفار این عصر گر یک نعره تند را یعنی نفخه قیامت که نباشد هیچ توقف ۱۲ فتح الرحمن

۶۰ قوله تعالے ما فعلوه الا قلیل الخ - نکنند آنرا مگر اندکی از ایشان ۱۲

نسخهٔ تبیین و ترکیب نحو جمل عربی

اقسام اسماء ضمن معنی		اسمائے جازم متضمن معنی ان شرط [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	امثلة	[illegible]
ظرف	زمانی				متی	فسل وضعته متی کمی	۴
	مکانی				متی	شل أخیل برقا متی حساب الرجل	
مصدریه		ما				نحو قوله تعالیٰ واللّٰه خلقکم وما تعملون	۵
نکره		ما				نحو قوله تعالیٰ ایا ما تدعو فله الاسماء الحسنیٰ	۶
تابید					ما	نحو قوله تعالیٰ ما دامت السمٰوات والارض	۷
موصوفه		من ای ما				شل مررت بمن معجب لک شل زید رجل ای رجل ای کامل شل مررت بما معجب لک	۸
تفخیم					ما	نحو قوله تعالیٰ القارعة ما القارعة	۹
تعجب		ما				نحو قوله تعالیٰ فما اصبرهم علی النار	۱۰
لفظ وسط					متی	شل شربن بماء البحر ثم ترفعت متی لجج خضر لهن نئیج	۱۱
وصلهٔ ندا		ای				نحو قوله تعالیٰ یا ایها النبی حرض المؤمنین علی القتال	۱۲
موصوله		من ای ما				نحو قوله تعالیٰ الم تر ان اللّٰه یسجد له من فی السمٰوات ومن فی الارض نحو قوله تعالیٰ ثم لننزعن من کل شیعة ایهم اشد علی الرحمن عتیا نحو قوله تعالیٰ والسماء وما بناها	۱۳
استفهامیه		من متی ای ما	انّی		مهما	نحو قوله تعالیٰ من بعثنا من مرقدنا نحو قوله تعالیٰ متی نصر اللّٰه نحو قوله تعالیٰ فبای حدیث بعده یؤمنون نحو قوله تعالیٰ وما تلک بیمینک یا موسیٰ نحو قوله تعالیٰ انّی لک هذا مثل شعر: مهما لی اللیلة مهما لیه / اودی بنعلی وسربالیه	۱۴

۵۶ قوله تعالیٰ یا ایها النبی الخ ای پیغامبر رغبت ده مسلمانان را بر جنگ ۱۲ فتح الرحمن

۵۷ قوله تعالیٰ الم تر ان اللّٰه الخ - آیا ندیدی که سجده میکنند خدای تعالیٰ را آنها که در آسمانها اند و آنانکه در زمین اند ۱۲ فتح

۵۸ قوله تعالیٰ ثم لننزعن الخ - باز بر کشیم از هر امتی کرا از ایشان جرات کننده تر ست بر خدا از روی نافرمانی ۱۲ فتح الرحمن

۵۹ قوله تعالیٰ والسماء الخ وقسم بآسمانی و بذاتیکه ساخت او را ۱۲ فتح

۶۰ قوله تعالیٰ من بعثنا الخ که برخیزانید ما را از خوابگاه ما ۱۲ فتح الرحمن

۶۱ قوله تعالیٰ متی نصر الخ کے باشد یاری دادن خدا ۱۲ فتح الرحمن

۶۲ قوله تعالیٰ فبای حدیث الخ - پس بکدام سخن بعد از قرآن ایمان خواهند آورد ۱۲ فتح الرحمن

۶۳ قوله تعالیٰ وما تلک الخ - وچیست بدست راست تو ای موسیٰ ۱۲ فتح الرحمن

۶۴ قوله تعالیٰ انّی لک الخ از کجاست ترا این ۱۲ فتح الرحمن

استعمال اسماء جازم متضمن معنی شرط	اسمائے غیر جازم متضمن معنی شرط				امثلہ	نمبر شمار
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		
برائے تعلیم	لو اذا کیف			لما	نحو قولہ تعالیٰ لو شئنا لرفعناہ بہا مثل اذا جاء زید اکرمتہ مثل کیف تصنع اصنع مثل لما جاءنی اکرمتہ	۱
حرف شرط				لو	مثل لو تنزل عندنا فتصیب خیراً	۲
برائے نفی				لو	مثل لو تاتینی فتحدثنی	۳
برائے تعجب	کیف				نحو قولہ تعالیٰ کیف تکفرون باللہ وکنتم امواتا فاحیاکم	۴
برائے نفی	لما				مثل لما ینصر	۵
تقلیل				لو	مثل تصدقوا ولو بظلف محرق	۶
ظرف زمان	لما				نحو قولہ تعالیٰ فلما ذهب عن ابراهیم الروع	۷
استثناء	لما				نحو قولہ تعالیٰ ان کل نفس لما علیها حافظ	۸
استفہام	کیف				مثل کیف انت	۹
مفاجات	اذا				مثل خرجت فاذا اسد فی الباب	۱۰

ف ۱

قولہ تعالے لو شئنا لرفعناہ الخ ۔ اگر می خواستیم بر داشتیم اورا بسبب این آیات ۱۲

ف ۲

قولہ تعالے فلما ذہب الخ پس چون رفت از ابراہیم خوف ۱۲ فتح الرحمن

ف ۳

قولہ تعالے کیف تکفرون الخ ۔ چگونہ کافر شوید بخدا حال آنکہ بودید بے جان پس زندہ گردانید شمارا ۱۲ فتح الرحمن

ف ۴

قولہ تعالے ان کل نفس الخ ۔ نیست ہیچ شخص مگر بروی فرشتہ نگہبانی کنندہ است ۱۲ فتح

اقسام الاستعمال و انواعہا		ادوات جازم متضمن معنی شرط					امثلہ	نمبر
شرطیہ		ان / لوما					نحو قولہ تعالٰی[۵۱] وان کنتم علی سفر نحو قولہ تعالٰی[۵۲] لوما تاتینا بالملائکۃ ان کنت من الصادقین	۱
زایدہ		ان					مثل شعر[۵۶] فما ان طبنا جبن و لکن + منایانا و دولۃ اخرینا	۲
نافیہ	جملہ فعلیہ مجوزہ	ان					نحو قولہ تعالٰی[۵۳] ان اردنا الا الحسنی	۳
	جملہ اسمیہ مجوزہ	ان					نحو قولہ تعالٰی[۵۴] ان الکافرون الا فی غرور	
مخففہ از ثقیلہ	جملہ اسمیہ مجوزہ	ان					نحو قولہ تعالٰی[۵۵] وان کلا لما لیوفینہم	۴
	جملہ فعلیہ مجوزہ	ان					عمل نمے نماید	
تاکید		ان					نحو قولہ تعالٰی وان کلا لما لیوفینہم	۵

۵۱
قولہ تعالٰے وان کنتم علی الخ
واگر مسافر باشید ۱۲
فتح الرحمن

۵۲
قولہ تعالٰے و لوما تاتینا الخ
چرا نمی آری پیش ما فرشتگان را
اگر ہستی از راست گویان
فتح الرحمن

۵۳
قولہ تعالٰے ان اردنا الخ
کہ نخواستہ ایم مگر خصلت
نیک ۱۲ فتح الرحمن

۵۴
قولہ تعالٰے ان الکافرون
الخ نیستند کافران مگر در
فریب ۱۲ فتح الرحمن

۵۵
قولہ تعالٰے وان کلا لما الخ
وہر آئینہ ہر کسی قتیکہ برانگیختہ
شوند تمام خواہد داد ایشان
را جزائے کردار ایشان را
فتح الرحمن

۵۶ [illegible]

اسماء العامۃ

بیان معانی [illegible]	ادوات غیر جازمه متضمن معنی شرط				امثله	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		
شرطیه	اما لولا	لو			نحو قوله تعالی ولو اننا نزلنا الیهم الملائکة وکلمهم الموتی مثل لولا علی لهلک عمر نحو قوله تعالی واما الذین سعدوا ففی الجنة	۱
توکید	اما				مثل اما زید فذاهب	۲
تفصیل	اما				مثل جاءنی زید وعمرو وبکر اما زید فضربته واما عمرو فاکرمته واما بکرا فاعرضت عنه	۳
تحضیض	لولا				نحو قوله تعالی لولا تستغفرون الله لعلکم ترحمون	۴
توبیخ	لولا				نحو قوله تعالی لولا جاؤ علیه باربعة شهداء	۵
عرض	لولا				نحو قوله تعالی لولا اخرتنی الی اجل قریب فاصدق واکن من الصالحین	۶
حرف مصدری بمعنی ان				لو	نحو قوله تعالی یود احدهم لو یعمر الف سنة	۷
استفهام				لولا	نحو قوله تعالی لولا انزل علینا الملائکة او نری ربنا	۸
نفی				لولا	نحو قوله تعالی فلولا کانت قریة آمنت فنفعها ایمانها	۹

۵۱
قوله تعالی ولو اننا نزلنا الخ
واگر ما می فرستادیم بسوی ایشان فرشتگانرا و سخن میگفتند با ایشان مردگان ۱۲ فتح

۵۲
قوله تعالی واما الذین الخ
واما آنانکه نیک بخت کرده شدند پس در بهشت باشند ۱۲ فتح

۵۳
قوله تعالی لولا تستغفرون الخ ـ چرا نه طلب آمرزش کنید از خدا بود که رحم کرده شوید ۱۲ فتح الرحمن

۵۴
قوله تعالی لولا جاؤ علیه الخ
چرا نیاوردند برین سخن چهار گواه ۱۲

۵۵
قوله تعالی لولا اخرتنی الخ
کاش موقوف میکند اشتی مرا تا مدت اندک تا صدقه دادمی وشدمی از صالحان ۱۲

۵۶
قوله تعالی یود احدهم الخ ـ
آرزو دوست میدارد یکی از ایشان کاش عمر داده شود هزار سال ۱۲ فتح

۵۷
قوله تعالی لولا انزل الخ
چرا فرستاده نشد بر ما فرشتگان را یا چرا نمی بینیم پروردگار خود را ۱۲ فتح

۵۸
قوله تعالی فلولا کانت الخ

لیس ... [illegible]

بجزم ... [illegible] عطف ... [illegible]

... [illegible]

اول فعل ماضی ... [illegible] نحو قوله تعالی

ان یسرق فقد سرق اخ له من قبل یا مقدر نحو قوله تعالی ان کان قمیصه قد من قبل فصدقت ای فقد صدقت ... دوم ... [illegible]

... سوم ... ان تعاسرتم فسترضع له اخری ... چهارم ... [illegible]

... [illegible]

۵۱
قوله تعالی ان یسرق الخ
اگر دزدی کند این شخص دور نیست که دزدی کرده است برادر او پیش ازین ۱۲ فتح الرحمن

۵۲
قوله تعالی ان کان قمیصه الخ
اگر هست پیراهن یوسف دریده از پیش پس این زن راست گفته است ۱۲ فتح

۵۳
قوله تعالی ان تعاسرتم الخ
اگر دشوار نمایید پس زود شیر دهد مر او را ... ۱۲ از تفسیر ...

۵۴
قوله تعالی ومن یبتغ الخ
و هر که طلب کند ورای اسلام دین دیگر را پس هرگز قبول کرده نخواهد شد از وی ۱۲ فتح الرحمن

۵۵
قوله تعالی من جاء بالحسنة الخ
هر که آورد نیکی پس او راست ده چند آن ۱۲

۵۶
قوله تعالی قل ان کنتم الخ
بگو ای محمد اگر دوست میدارید خدا را پس پیروی من کنید تا دوست دارد شما را ۱۲ فتح الرحمن

... [illegible]

نحو ان تکرمنی اکرمک و صفة الجملة تسعة

نعم سکران ... مقصد ... [illegible]

المراة مبتدا ... المراة ... [illegible]

زینب فاعل ... سال ان سال ... ناصر ... زینب ... ضعیف

نیل زینب ... ان ... تقدیر ... [illegible]

افعال ... ان سکان ... [illegible]

زینب ... لیس زینب ... [illegible]

فاعل ... کلمات ... مضارع ... [illegible]

درین مثله ... مستقبل ... استقبال ...

مضارع ... بودن ... حرف ... استقبال ...

[illegible]

فانه ... [illegible]

قوله تعالی وان یکن ... وان فریة

... الاشتراک وان فریة ...

... ست

[illegible]

۵۱

قوله تعالی وان یکن منکم المخ

اگر باشد از شما بیست کس

غالب آیند بر دو بیست کس

[illegible]

نعبد فعل مضارع
مضارع و ضمیر مستتر نحن فاعل و ایّاک مفعول به
واجب الاستتار و جمله فعلیه … فعل با فاعل
ثبت معروف ازان و قائم مقام … جمله فعلیه … مفعول
و در فاعل ازان … فعل با فاعل مفعول … مضاف
فعل با فاعل مفعول به … ایّاک فعل با فاعل … مضاف الیه
کاف ضمیر متصل منصوب … جمله … مقدّم … است
جمله و … فعل … مقدّم … جمله اسمیه … است
بالمضاف الیه مفعول به فعل … به عطف … نعت
بتقدیر اولی جمله فعلیه … استعانت …
قوله و صفت الجمله الخ و اول بیان نمودن … مفعول
لغت بمعنی بیان است … فاعل و اسم
و شیخ ثانی در اصطلاح … ازان اسم …
و علامت … آمده … تفضیل … صفت …
صفت … فعل … الذات … تخصیص
دال … بعض احوال … موصوف … تابع …
دلالت کند … لفظ … فائده … جاهل
معنی … موصوف … مفعول …

لفظ
رجل موصوف
و نکره است و لفظ فاضل
صفت پس موصوف را باین تخصیص حاصل
شد چرا که رجل هم فاضل باشد و هم جاهل
پس لفظ رجل جاهل ازین صفت خارج گردید و در
معرفه توضیح است چون زید بر تاجر … لفظ زید موصوف
و معرفه است و لفظ تاجر صفت موضحه و مراد ازین صفت رفع
آن است که تابع واضح شود که زید که معلوم است مراد تاجر است
زیدی دیگر … تنها ثنا … قصد تخصیص و توضیح
مثل بسم الله … بنام خدای … الرحمن … بخشنده بر خلق
به وجود و نعمت و حیات الرحیم بخشاینده بر ایشان بعاقبت و محافظت
از آفات و بلیات و … معارف … و الرحمن و الرحیم که
صفت … صفت است برای بیان ثنا و ستایش … تحقیق است که …
تنها بآن … مثل اعوذ بالله من الشیطان الرجیم پس … اعوذ …
و … الله … مطلق … الشیطان
از وسوسه … دوری … باد و دور ماند
از رحمت … و الرجیم … رانده شده
از دریا …
چنان

سبب ضمیرت از شیطان [illegible]

از ملتبسات اسم است الف و لام تعریف معرف است [illegible]

بسبب الف و لام صفت است [illegible]

بسبب ابن شد بیان ابلیس [illegible]

[illegible]

بیان ذم [illegible]

[illegible]

[illegible]

از اینجا ابلیس [illegible]

[illegible]

متعلق [illegible]

متعلق [illegible]

بسبب [illegible]

[illegible] صفت [illegible]

[illegible] متعلق [illegible]

رفع و نصب و

جر و تعریف و تنکیر است

و با فن نشود و از بهما در هر ترکیب دو وجه

و بای تحتانیه که آن افراد و تثنیه و جمع

و ترکیب و تانیث ست موقوف باشد بر اول پس بهر کیف

لفظ صفت معرف و منصرف صحیح لفظ مضاف الیه سوت یا لام عهد

حسی معرف و منصرف صحیح مجرور در مضاف الیه در مضاف با مضاف الیه

محلا مرفوع مبتدا النسخه معرف و منصرف صحیح مرفوع محلا خبر ترکیب مبتدا

با خبر جمله اسمیه خبریه شد قوله المسیح با معنی اسم الخ ال اللہ بمعنی [illegible]

بضم میم و تشدید یای تحتانی مکسور در لغت بمعنی بیان آمده

و [illegible] جمله را [illegible] در معنی بیان بوده که جمله مفسره و تفسیریه

و مفصله و تفصیلیه نیز نامند و آن جمله ای است که کاشف حقیقت

چیزی باشد که قبل او بوده و آن اکثر دو صورت استعمال یابد

یکی مجرور از حروف تفسیر [illegible] قوله خلقه من تراب بعد ان [illegible]

تفسیر مثل ان [illegible] یعنی [illegible] کمثل آدم دوم معروف بحرف

مثل زید یا ای زید بمعنی [illegible] قوله تعالی

و فاد حینا الیه ان اصنع الفلک

با معنی [illegible] لفظ

۵۱

قوله تعالی خلقه الخ

آفرید او را از خاک ۱۲

فتح الرحمن

۵۲

قوله تعالی ان مثل عیسی الخ

هر آئینه حال عیسی نزد خدا

مانند حال آدم هست ۱۲

فتح الرحمن

۵۳

قوله تعالی و فاد حینا الیهم

الخ پس وحی فرستادیم

بسوی او که بسا زد

کشتی را بحضور ما ۱۲ فتح

المنیة یاسین الکلام عن ما تقی المجلی

بیند [illegible]

نحو شعر صحیح [illegible]

بنا بر آن اول [illegible]

خارج شعر [illegible]

الکلام معرف بلام عهد ذهنی [illegible]

الکلام لفظی است [illegible]

و در اصطلاح [illegible]

بدو جزء چون [illegible]

و در اصطلاح [illegible]

[illegible]

از آن جمله کلام [illegible]

مرکبات کلامی [illegible]

از جمله [illegible]

خارج شد [illegible]

با صفت و حاصل [illegible]

فعل چون [illegible]

[illegible]

بواو ترکیب [illegible]

جمع است [illegible]

حال خارج [illegible]

[illegible]

اسم فاعل معرف بلام [illegible]

صفت [illegible]

در اصطلاح لفظی است [illegible]

معنی و دلالت [illegible]

موضوع [illegible]

[illegible]

انجا مسند و در اصطلاح نحویان این اسم

را بر چیز معنی اطلاق میکنند اول نام کلمه الله ...

دوم لفظ کلمه معنی شیئی ... مستعمل باشد و بیان معنی مقابل صفت ...

سوم لفظ کلمه معنی ذات ... مستعمل باشد و بیان مقابل حرف است

چهارم لفظ کلمه معنی حاصل مصدر باشد و از او ... مصدر استعمال ...

پنجم کلمه که بر ذات ... انضمام کلمه دیگر ...

[illegible]

سیم فاعل افعل ... ضرب زید عمرواً

از اعطاء است چون ضرب زید فاعل است [illegible]

آن متعلق یا متعلق به [illegible]

و این مثال [illegible]

و اعطای دیگر [illegible]

اول [illegible]

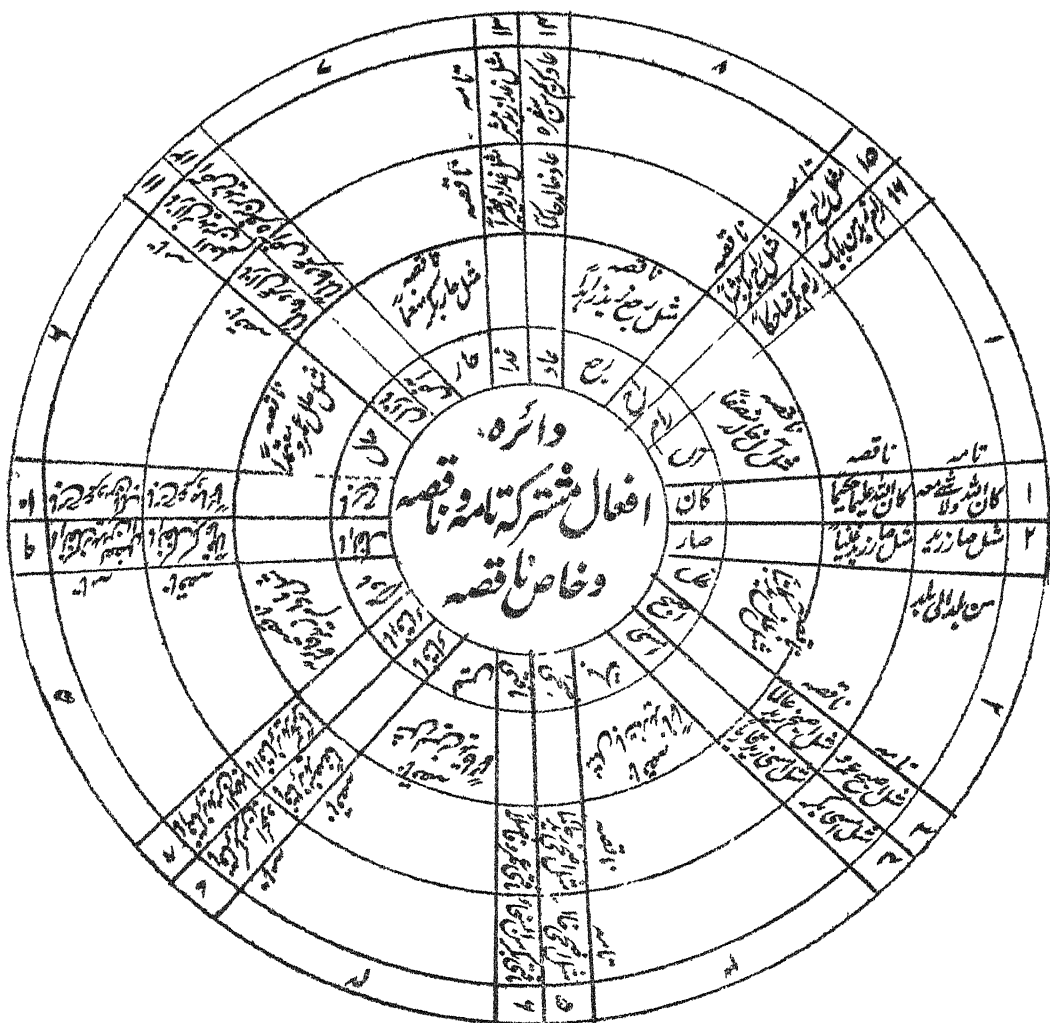
[illegible]

و دیگر [illegible] نحو علمت زیداً [illegible] متعدی

[illegible] مفعول [illegible] و ظننت زیداً [illegible]

[illegible]

و مستعمل و حال [illegible]


دائرہ
افعال مشترکہ تامہ و ناقصہ
و خاص ناقصہ
کان
صار
تامہ
ناقصہ

لیکن ماضی فعلیست که دلالت کند بر زمان گذشته و آن شش نوع است

اول ماضی مطلق ... دوم ماضی قریب ...

ماضی ... بعید ...

سوم ... ماضی استمراری ...

چهارم ... ماضی شکی ...

پنجم ... ماضی ...

ششم ... ماضی ...

حال فعلیست که دلالت کند بر زمان حال ...

مستقبل ...

[illegible]

مضارع چون نصر ... و آن

پس آن کلمه ایست که دال بر زمانه حال و استقبال است و در وضع

اختلاف است بعضی گویند که مشترک است در حال و استقبال

حقیقة و صحیح این است و برخی گویند که بر حال موضوع حقیقة است

و در استقبال مجاز ... مجاز است پس ...

[illegible]

قسّم الکلمة علی ثلثة اقسام اسم و فعل و حرف المعلّلة بما هی العلّة لما قبلها

حرف

در اصطلاح کلمه ایست

که در معنی مستقل نبود و [illegible] معنی آن [illegible]

کرد بمعنی [illegible] فعل [illegible] اسم [illegible]

و شرط او آنست [illegible] ترکیب [illegible]

بدان [illegible] لفظ [illegible] عطف بیان [illegible]

اقسام اسم [illegible] معطوف [illegible]

معطوف و معطوفات [illegible] مبتدا و خبر [illegible]

اسم مع معطوفات [illegible] مبتدا [illegible]

جمله اسمیه [illegible] فعل [illegible]

استیناف [illegible] مضاف الیه و مضاف [illegible]

ایضا و ثانیها و ثالثها ابدال و بدل [illegible] متعلق [illegible]

مفعول [illegible] مجرور [illegible]

اضافت الیه [illegible] مضاف الیه [illegible]

اضافت با فاعل [illegible] المعلّلة بلام

مضاف الیه و مضاف [illegible] المعلّلة بما هی العلّة [illegible]

تفصیل

اسم فاعل مبنی علت

بنا بنده [illegible] معروف صحیح و فرع

مبتدا [illegible] اسم موصول [illegible] منفصل

سبب غایب راجع بما [illegible] مبتدا [illegible] و در لغت

سبب آمده و در اصطلاح علت چیزیست که [illegible] موقوف باشد

چیزی [illegible] و خارج و موثر در آن باشد و آن در دو قسم منقسم میشود

قسم اول علت تام که عبارت است از [illegible]

و به تقسیم دیگر [illegible] موقوف [illegible] معلول [illegible]

قسم دوم علت ناقص [illegible]

علت مادی که [illegible] جزء [illegible] معلول [illegible] لیکن واجب نیست

علت صوری [illegible] ضرب دوم علت

[illegible] ضرب سوم علت فاعلی [illegible]

ضرب چهارم علت غائی [illegible]

مثل قوله علیه السلام لا تصوموا فی هذه الایام فانها ایام اکل وشرب وبعال

ضمیر واحد مونث غائب راجع بجانب مضاف الیه ... با مضاف الیه ... با موصوف با صله یا صفت مجرور ... بیس موصول ... ثبت ... فعل با فاعل ومتعلق جمله فعلیه خبریه ... باخبر خود جمله اسمیه خبریه ... وموصول با صله ... قوله مثل قوله علیه السلام ... با مفعول ... فعل ... مضاف ... مجرور متعلق ... مضاف الیه ... ظرف لغو متعلق ... فعل با فاعل ... مفرد معرف

معلول ... مطلوب ... سلطان ... علت ... معلول ... علت ... سلطان ... معلول ... علت ... معلول ... معلول ... مفرد معرف ... با موصوله ... لفظ مضاف

تتمه یا قسمت بین الکلامین بلا تعلق بینهما

[illegible] قول و تقابل بلا [illegible] سبب [illegible] بایاب

اجنبی بیان است از ان اجنبی [illegible]

مضارع [illegible] فعل [illegible] جزم [illegible]

[illegible] فاعل [illegible]

دران [illegible] معطوف [illegible] علیه [illegible]

[illegible] بدل [illegible] معطوف [illegible]

بیان [illegible] معطوف بیان [illegible]

بدل الکل [illegible] معطوف [illegible] فعل با فاعل [illegible]

[illegible] فعل [illegible] بیان [illegible]

[illegible] فعل [illegible]

[illegible]

معطوف و معطوف علیه [illegible] پس مضاف با مضاف الیه [illegible]

[illegible] مضاف الیه [illegible] مفعول [illegible]

مطلق با مفعول به فعل [illegible] پس بصورت اول جمله [illegible]

ال [illegible] مشتق از [illegible] اسم مفعول [illegible]

[illegible] کلام [illegible] بیان [illegible] کلام [illegible]

[illegible]

... فعل متعدی
با بین قریب و التمرد را با بیان شرح
بیان حرف الحاکم را جبر که با بیان العصیان فاعلها
مبنیان حرف نسبتین و الشعر و التمد فاعل کما عبادہ
جواب بیان با بیان هم بدل بیان بیان معرفت و ... فی انکم
علا صالحان با بیان با بیان صفت ... الذی اوانی
الا حسب النصب ثانی احمد با بیان موصول و جمله عمون و الذین آمنوا
لا حسب عظمی با بیان بیان جمله حرف ... یا اعلام
من اختیار عظمی با بیان اجزاء ... العین ...
بعرف ... با بیان اشتغال ... الف ...
جزاء ... با بیان ... مجمع ... الی
و الشعر ... نصب ... و لا ارادان الا الله
بیان حرف ... با بیان ... اشتغال ... مطلق
ثم الرحمن ... با بیان ... جملات ... احمد ... اجمع با فاعل
بیان و فعل ... موضع ... منها ... اشیب ... فعل
مفرد معرف ... ضمیر ... صفت ... مبنی ... بیان

مفتوح بود و صرف بلام تعریف مجرور لفظاً مضاف الیه و مضاف
مبنی که رفع بالف و نصب و جر بیا ساکن ما قبل مفتوح
مضاف با ضافت معنوی الظرف من
آمده ظرف منصوب
جدا الی
با مضاف الیه ظرف لغو متعلق فعل مذکور با جاره مبنی بر کسر لا نافیه
غیر عامله تعلق مصدر را از باب تفعل اسم مفرد معرف صحیح مبنی مجرور
لفظاً مضاف الیه بین تحبیب تشریح بیان ظرف منصوب محلاً مجرور
مضاف با ضافت لامی با ضمیر مجرور متصل تثنیه راجع بکلا من مضاف الیه
و موضع ثانی با جار لا از حروف عامله برای نفی جنس تعلق به
بیما جر و موضع ثالث با جار لام معنی تعریف اسم مجرور محلاً مضاف الیه
مضاف الیه و مضاف با مضاف الیه محلاً مرفوع خبر
با مضاف الیه جر و موضع رابع با جار لا حب فعل ... الی مجازاً
حروف مشبه بالفعل ... ان اسم ... رفع و جر منصوب متعلق اسم
جر لیس و در موضع اول مضاف با مضاف الیه مجرور و در موضع ثانی و
ثالث مشبه با اسم مجرور و در رابع الا با اسم جر جمله ... مجرور
بعد که صفت جار با مجرور ظرف لغو متعلق فعل و
فعل با فاعل و متعلقین خود
جمله فعلیه خبریه
صالحه

امثل قال ابوحنیفة رحمه الله النیة فی الوضوء لیست بشرط

موصول با صلته جمله شد
مبتدا با خبر جمله اسمیه اضافت [illegible] نیست تقییدی
[illegible] شرط با جزا و [illegible] ترکیب اضافی باشد و در اصطلاح ترکیب جار
و آنچه [illegible] باشد و [illegible] اول [illegible] ابواب [illegible]
با عمل کردن [illegible] زیراکه اضافت اسم بسوی اسم [illegible] تخصیص [illegible]
بیان و در [illegible] اضافت الیه اضافت [illegible] معمول [illegible]
مضاف بسوی معمول [illegible] آنکه مضاف [illegible]
اضافت معنوی [illegible] صفت [illegible]
اول اضافت لفظی آنکه مضاف صفت باشد [illegible] معمول آن [illegible]
مثل آنکه مضاف [illegible] فاعل و مفعول [illegible]
[illegible] غلام زید [illegible]
[illegible] صفت است الا [illegible] مخصص [illegible] اضافت [illegible]
دوم [illegible] اضافت الیه [illegible]
فان اضافت [illegible] مضاف الیه [illegible]
[illegible] مضاف [illegible]
[illegible]

مضاف الیه ظرف
مضاف [illegible] است [illegible] باشد و بمعنی
لام [illegible] و در صورت ثانی و ثالث اضافت صحیح بود
چون اضافت انسان بناطق و بالعکس انسان بحیوان و
در صورت رابع هم بمعنی لام است و در صورت خامس مضاف الیه
اصل مضاف است بمعنی من باشد چون خاتم فضه و بمعنی لام
مثل فضه خاتم و در اضافت بمعنی من و فی [illegible] من و فی و اظهار
هر دو جائز بخلاف اضافت لامیه که در آن اظهار لام هم جائز است
عینیت پس در شجر الاراک و یوم الاحد و شجر للاراک و یوم للاحد گفتن
روا نبود و دوم اضافت لفظی و آن اضافت صفت بمعمول خود
و فائده آن تخفیف است در لفظ فقط زیراکه ضارب زید مثل همان معنی
دارد که قبل از اضافت بر آن معنی بود پس اضافت لفظی را در معنی
تاثیری نیست و تعریف و تخصیص [illegible] معانی است قوله امثل قال ابوحنیفه
الخ مثل معلوم قال فعل ماضی مطلق مشتق از قول بمعنی گفت
متعدی [illegible] یک مفعول آرد از عالمات فعل
مضاف حنیفه [illegible] غیر منصرف
صحیح [illegible] مضاف الیه

المستانفة ما بيّن سوال السائل

تضاف فاعل مضاف الیه لفظا ... در آن ... مفعول است
با مضاف فاعل اسم یک مفعول ... منصوب تمیز ...
از فعل فاعل ... جمله ... مفعول ... اسم مفعول ...
متعلق از ... مستقبل ... مفعول ... فعلیه ...
حال ... راجع با فاعل مفعول ...
جمله ... اسم فعل ... ابتدائی ...
مرفوع فاعل ... الا ... مرفوع ... معرفه ...
معرف بلام عهد ... منصرف ... الافعال ...
مبنی ... معرف باللام ... مستقبل ...
ظرف ... متعلق ... اسم ...
مجرور ... منصوب ... فعل ... منصوب ...
حال اسم ... منصوب جمله ...
مرفوع ... خبر ... مفعول ... مضاف الیه ...
متعلق جمله فعلیه فعل ... مضاف ... انشائیه ...
مفعول به ... مضاف الیه ... عهد ذهنی ...

مستانفه در لغت بمعنی از نو گرفته شده و آغاز نموده شده و در اصطلاح
و از باب استفعال اسم مفعول است
جمله ایست که با کلام سابق تعلق نداشته باشد و بعضی گفته‌اند
ابتدا اسم ... آورده شده و آن بر دو گونه است اول مستانفه که در ابتدا
و ابتدای کلام واقع میشود خواه از روی لفظ و خواه از روی معنی
لفظی آنکه مسبوق بکلام دیگر باشد اول چنانکه در ابتدا گویی زید
قائم و قام زید و ثانی ... زید دوم منقطعه بسوی
بکلام سابق باشد ارتباط ... تعلق وے از ما قبل
منقطع بود چنانکه مات فلان رحمه الله وان العزة لله جمیعا
من قبل و من بعد ولا یحزنک قولهم و همچنین جمله مسؤله ... معنی
بجهت تاخر خود چون زید قائم ... لفظ ذکر معرفه و معرفه
صحیح مرفوع مبتدا از اسماء موصول تبیین فعل ... راجع
ما فاعل سوال ... اول ... ذکر بصورت و ...
ست بمعنی ... و ... از ... و
... مفعول ... مضاف ...

مثل لما رفعت زیدا لانه فاعل النتیجة ما یتولد من الکلام السابق

[illegible]

نحو الجزم مختص بالافعال و الخفض مختص بالاسماء فلیس فی الافعال خفض

[illegible]

واو عاطفه غیر عامله برای ... معطوف علیه و معطوف [illegible]

بیان هر دو معطوف هم دو بدون لحاظ ترتیب و تراخی و مانع [illegible]

باعتبار لفظ و در معطوف بیان است یعنی در معطوف علیه بیان افعال

اشتراک عامل نزد کسانی که ... و نزد ... این لفظ جهت

الخفض مختص بالاسماء ترکیب ... باب معانی [illegible]

معطوف ... معطوف علیه [illegible]

و نیز ... مبتدا یا خبر جمله اسمیه ... و معطوف علیه

با فاعل و مفعول و متعلق جمله اسمیه

و مختص ... فعل

[illegible]

با فاعل و متعلق جمله اسمیه ... فعل

[illegible]

و لا فی الاسماء جزم الا ابتدائیه ما وقعت فی اول الکلام مثل الکلمة علی ثلثة ضرب

و معطوف علیه

خبر مفرد معطوف علیه — لا فی الاسماء

واو عاطفه غیر عامله معطوف و معطوف الیه و مضاف

واو عاطفه سابق معطوف مضاف و مضاف الیه

ترکیب شبه جمله مضاف و مضاف الیه بالفعل

خبر مرکب صحیح بیان مضاف مجرور علی

یا معطوف صحیح جزم الفاظ مجرور ابتدائیه یعنی

یا مضاف الیه مجرور مفعول به یعنی الا مع

و مضاف یا مضاف الیه الا ابتدائیه یعنی آغاز این

جمله ابتدائیه خبریه معطوف و مضاف الیه اسم اعراب

مفعول به جمله ابتدائیه اشتغال و مضاف بر او معمول

ذی الاسم اعراب و ظاهر اسم آن مفعول فاعل

شرط و جمله جمع مثل آنرا اعراب تفصیل

اسم مفرد و معرفه لازم است پیشتر اول صیغه آن فعل

و معرف و صفت است که اول این و اولاد

از حرف نیست معمول جزم با معرف نعت

ابتدائیه بیان مفرد او اول است

وزن این بر وزن

فعل مثل جو هم است بعد هم استعمال

این بابیکه از استعمالات ثلثه اسم تفضیل که بین

و اضافت و الف و لام است بجهت کثرت استعمال پس

لفظ اول در صورت اول اسم معرفه و غیر معرفه در صورت

دوم معرفه معرف بهر دو یکن صحیح مضاف الکلام مشتق است

از کلم بفتح کاف و سکون لام که در لغت بمعنی جرح یعنی زخم نمودن است

بسبب اگر تاثیر نماید یعنی این در نفوس و ذوات مانند جرح بدن بسبب کلم

تجیم مجرد از بعض شعر از بعض تاثیرات کلام جرح

گفته از شعر جراحات السنان لها التیام و لا یلتام

ما جرح اللسان پس معرفه بلام عهد مجرور معرفه صحیح

مضاف الیه و مضاف یا مضاف الیه مجرور و جار با مجرور ظرف لغو

متعلق فعل و فعل با فاعل و مفعول و متعلق جمله فعلیه خبریه هامله

یا صفت پس موصول با صله

با فیه جمله خبریه شده مثل

اعراب مثل معلوم مضاف

الی ...

المقطوعة ما وقعت بلا ارتباط شے بالتعداد مثل الباب الثانی فی العوامل اللفظیة القیاسیة

[illegible]

العصاق جنسی ال عہد ذہنی ... اسم با حرف جار ...

معرفہ صحیح مجرور لفظا محلا منصوب پس

جار با مجرور ظرف لغو متعلق فعل و فعل با فاعل و متعلق جملہ فعلیہ خبریہ ...

جار با مجرور ظرف لغو متعلق فعل و فعل با فاعل و متعلق جملہ فعلیہ خبریہ صلہ یا صفت پس

موصول با صلہ یا موصوف با صفت ...

خبریہ شد قولہ مثل الباب الثانی ...

[illegible]

الحالیۃ ما وقعت حالا

[illegible]

مفعول باعتبار لفظ کلام و
منطوق آن باشد و اعتبار
ام سے خارج از آن چنانچہ در ضربت زیدا
ثالثاً فاعلیت تامی شئ و مفعولیت زید باعتبار لفظ
بود و است بعض دوم معنوی ...
فاعل و مفعول باعتبار معنی کہ مفہوم شود ...
لفظ و منطوق آن چنانچہ در ...
باعتبار معنی است ...
و دوم ...

[illegible]

شہد اللہ انہ لا الہ الا ہو والملائکۃ واولو العلم قائماً بالقسط

مثل جاءنی زید و ابوه راکب المعطوفة ما عطف علی سابقه

فصل باب اعل جمله و موصول و صلح اینجا مثل که جمع
جمله فعلیه خبریه مثل جاءنی زید اینجا اوزان حسب
و فعله مثل جاءنی زید منصوب اینکه ماگاه باب
باقی ظاهر ماضی لازمی و زین تمیز اعراب باشد
مضاف جاء فعل الوالتقا و زین ازوان اعراب انفراد
صاحب کلمات ماضی با ضمار علیکه جمع اوزان حسن
ثلاثی مجرد فعل ماضی باب ... اینان اعراب
متصل شود و ابجب جابت ضمار علیکه اوزان جمع
چون ضرب و نصر زید و ابوه اوزان سمعا و مراست ضمار
متصل از اوزان وقایه و دوزن مجرد ضمیر احسن مضارع
ست اثبات ماضی لیس بگاه مستبدا و وزن ...
کمالی و کسر اعرابی را بکار مضارع جمع ...
مجرد از اوزان اعرابی ماضی مثل مشتق مجرد اوزان
حسن حرف زید آرا معیار مضارع کرده صحیح و ابواب
ازوان تعادل ماضی جمع معتدل ماضی
حرکت اعراب ست

ذو الحال و آورده الیه برای بیان حال آورده
مفرد منصرف صحیح از رفع لفظی محلا مفعول به زید منصوب
سته مکبره مضاف لغیر یای متکلم رفعش بواو باشد و نصب لفظی
بزید مضاف الیه رفع لفظی مضاف ضمیر مجرور متصل واحد مذکر غایب
اسم فاعل مضاف الیه و مضاف با مضاف الیه محلا مرفوع مبتدا راکب
با خبر ضمیر مستتر راجع با ابو اسم فاعل بفاعل خبر جمله
جمله اسمیه و ذو الحال بحال فرد فاعل و فعل بفاعل و مفعول
جمله فعلیه خبریه محلا مجرور مضاف الیه و مضاف با مضاف الیه
باقی ظاهر قوله المعطوفة المعطوفة در لغت معنی پیچانیده
شده و چسبانیده شده اسم مفعول مشتق از عطف و این در لغت
معنی امالت و چسپانیدن ست و نحو ش بقول متقدمین
وقطعه گر حروف عطف خواهی بی خلل یاد کن این بیت قرآن
واو و فا و ثم حتی تا او و ام و اما و لکن لا و بل واضح خواهد
ده امد برای جمع کردن معطوف و معطوف علیه
ترتیب و غیره می آید تفصیلش از این
جدول ذیل خواهد شد

ہیئت / معنی	ادوات عاطفہ	امثلہ	
۱ برائے مطلق جمع	و، ام، بل، لکن، ثم، او، اما، حتی، لا	نحو قولہ تعالےٰ فانجیناہ و اصحاب السفینۃ نحو قولہ تعالےٰ ولقد ارسلنا نوحا و ابراہیم نحو قولہ تعالےٰ کذالک یوحی الیک و الی الذین من قبلک نحو قولہ تعالےٰ قل ہل یستوی الاعمی و البصیر ام ہل تستوی الظلمات و النور نحو قولہ تعالےٰ قد افلح من تزکی و ذکر اسم ربہ فصلی بل تؤثرون الحیوۃ الدنیا نحو قولہ تعالےٰ ولکن رسول اللہ و خاتم النبیین مثل شعر ... ثم اذا ... مثل شعر وقد زعمت لیلی بانی فاجر لنفسی تقاہا او علیہا فجورہا مثل یا ابن اخی ... مثل جاءنی اما زید و اما عمرو مثل مررت بالقوم حتی زید	
برائے ترتیب	فا، ثم، حتی	نحو قولہ تعالےٰ فازلہما الشیطان عنہا فاخرجہما مما کانا فیہ نحو قولہ تعالےٰ ثم آتینا موسی الکتاب مثل ... حتی ...	
	فا، حتی	مثل ... بغداد مثل مررت ... حتی بکر	
	فا، ثم	نحو قولہ تعالےٰ فخلقنا العلقۃ مضغۃ فخلقنا المضغۃ عظاما مثل رأیت زیدا ثم عمروا	
۲	حتی	مثل سلام ہی حتی مطلع الفجر	
	حتی	مثل ... حتی السوق	۲
۳	و	مثل ...	
	و	مثل ...	۳
برائے نفی	لا	مثل قولہ علیہ السلام لاحول ولا قوۃ الا باللہ	۴
برائے تفصیل	فا، اما	نحو قولہ تعالےٰ فشدوا الوثاق فاما منا بعد و اما فداء نحو قولہ تعالےٰ اما شاکرا و اما کفورا	۵

قولہ تعالےٰ قل ہل یستوی الاعمی الخ - بگو آیا برابرست نابینا و بینا یا نی آیا برابرست تاریکیہا و روشنی ۱۲ فتح الرحمن

قولہ تعالےٰ قد افلح من تزکی الخ - ہر آئینہ رستگار گشت ہر کہ پاک شد و یاد کرد نام پروردگار خود را پس نماز گزارد نہ بلکہ مقدم میدارید زندگی دنیا را ۱۲ فتح الرحمن

قولہ تعالےٰ ولکن رسول اللہ الخ - ولکن پیغامبر خداست و مہر پیغامبران است

قولہ تعالےٰ فازلہما الشیطان الخ - پس بلغزانید ہر دو را شیطان از انجا پس بر آورد ایشان را از آن نعمتہا کہ بودند دران ۱۲ فتح الرحمن

قولہ تعالےٰ ثم آتینا الخ - باز میگوییم کہ دادہ بودیم موسی را کتاب ۱۲ فتح الرحمن

قولہ تعالےٰ فخلقنا العلقۃ الخ - پس ساختیم آن خون بستہ را گوشت پارہ پس ساختیم آن گوشت پارہ را ... ۱۲

قولہ تعالےٰ فشدوا الوثاق الخ - پس محکم کنید بند را ... بعد ازین ... ۱۲ فتح الرحمن

قولہ تعالےٰ اما شاکرا الخ - شکر گزارندہ یا ناسپاس ...

... بلا اختلاف ۱۲ کما صرح محشی الرضی

[illegible]	ادوات عاطفہ				امثلہ	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		
[illegible]	او / اما				نحو قولہ تعالے وانا وایاکم لعلی ہدی اوفی ضلال مبین نحو قولہ تعالے وآخرون مرجون لامر اللہ اما یعذبہم واما یتوب علیہم	۶
[illegible]				لاکن	نحو قولہ تعالے وماظلمہم اللہ ولکن کانوا ہم الظالمین	۷
[illegible]	فا				مثل اذاکان الخبر جملۃ فلا بد من عاید	۸
[illegible]			و		مثل الرجال قاموا	۹
[illegible]	حتی				نحو قولہ تعالے ولایزالون یقاتلونکم حتی یردوکم عن دینکم	۱۰
[illegible]	حتی				نحو قولہ تعالے ومایعلمان من احد حتی یقولا انما نحن فتنۃ	۱۱
[illegible]		بل			نحو قولہ تعالے ولدینا کتاب ینطق بالحق ولایظلمون بل قلوبہم فی غمرۃ	۱۲
[illegible]				بل	مثل ماقام زید بل عمرو ولایقم زید بل عمرو	۱۳
[illegible]	فا				نحو قولہ تعالے فازلہما الشیطان عنہا فاخرجہما مما کانا فیہ	۱۴
[illegible]				و	نحو قولہ تعالے سیقولون ثلثۃ رابعہم کلبہم ویقولون خمسۃ سادسہم کلبہم رجما بالغیب ویقولون سبعۃ وثامنہم کلبہم	۱۵
[illegible]	او				نحو قولہ تعالی لاتطع منہم آثما اوکفورا	۱۶
[illegible]		حتی			مثل قرأت وردی حتی الدعاء	۱۷
[illegible]			فا		نحو قولہ تعالی فاغسلوا وجوہکم وایدیکم الی المرافق	۱۸
[illegible]	لا				مثل لاصاحب جود ممقوت	۱۹
[illegible]		و			نحو قولہ تعالے قلنا اہبطوا بعضکم لبعض عدو ولکم فی الارض مستقر	۲۰

۵۴ قولہ تعالی ولایزالون الخ - وہمیشہ باشند کہ جنگ میکنند تا آنکہ باز گردانند شما را از دین شما ۱۲ فتح الرحمن

۵۵ قولہ تعالے ومایعلمان الخ - ونمی آموزند ہیچ کس را تا آنکہ گویند جز این نیست کہ ابتلائیم ۱۲ فتح الرحمن

۵۶ قولہ تعالے ولدینا کتاب الخ - ونزدیک ما کتابیست کہ سخن میگوید براستی یعنی نامۂ اعمال و بر ایشان ستم کردہ نشود بلکہ دل ایشان در غفلت ست ۱۲

۵۷ قولہ تعالے فازلہما الشیطان الخ - پس بلغزانید ہر دو را شیطان از آنجا پس برآورد ایشانرا از آن نعمتہا کہ بودند در آن ۱۲ فتح الرحمن

۵۸ قولہ تعالے سیقولون ثلثۃ الخ - جمعی خواہند گفت اصحاب کہف سہ کس اند و چہارم ایشان سگ ایشانست و جمعی خواہند گفت پنج کس اند و ششم ایشان سگ ایشانست تیرے می افگنند نادیدہ و نیز جمعی گویند ہفت کس اند و ہشتم ایشان سگ ایشان ست فتح الرحمن

۵۹ قولہ تعالے لاتطع منہم الخ - و فرمان مبر از زمرۂ بنی آدم گناہ کارے را یا ناسپاسدارے را ۱۲ فتح الرحمن

۶۰ قولہ تعالی فاغسلوا الخ

نمبر ادوات عاطفہ	ادوات عاطفہ				امثلہ	نمبر امثلہ
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		
[illegible]	و				نحو قولہ تعالٰی لنبین لکم ونقرفی الارحام مانشاء	۲۱
قسمیہ	و				نحو قولہ تعالٰی والقرآن الحکیم انک لمن المرسلین	۲۲
[illegible]		و			نحو قولہ تعالٰی یالیتنا نرد ولانکذب	۲۳
حالیہ			و		نحو قولہ تعالٰی لاتقربوا الصلوۃ وانتم سکاریٰ	۲۴
[illegible]		و			مثل اقام الرجل وقال الرجلوہ	۲۵
[illegible]		و			مثل یقوموا زید	۲۶
[illegible]		و			مثل جالس الحسن ابن سیرین	۲۷
[illegible]			ام		مثل زید فی الدار ام عمرو	۲۸
[illegible]		فا			نحو قولہ تعالٰی الم تران اللہ انزل من السماء ماء فتصبح الارض مخضرۃ	۲۹
[illegible]			ام		نحو قولہ تعالٰی سواء علیہم استغفرت لہم ام لم تستغفر لہم	۳۰
[illegible]			لا		نحو قولہ تعالٰی لااعبد ماتعبدون	۳۱
[illegible]	او اما				نحو قولہ تعالٰی لبثنا یوما او بعض یوم مثل اما زید واما عمرو	۳۲
[illegible]				بل	مثل ما زید قائما بل قاعدا	۳۳
[illegible]	و فا لا			ام	نحو قولہ تعالٰی حتی اذا جاؤہا وفتحت ابوابہا نحو قولہ تعالٰی قل ان الموت الذی تفرون منہ فانہ ملاقیکم نحو قولہ تعالٰی افلا تبصرون ام انا خیر نحو قولہ تعالٰی قال مامنعک الاتسجد اذ امرتک	۳۴

۱؎ قولہ تعالٰی لنبین لکم ونقرفی الخ۔ تاواضح سازیم برای شما و قرار میدہیم در رحمہا چیزیرا کہ خواہیم ۱۲ فتح الرحمن

۲؎ قولہ تعالٰی والقرآن الحکیم الخ۔ قسم بقرآن باحکمت ہر آئینہ تو از پیغمبرانی ۱۲ ۱۲

۳؎ قولہ تعالٰی یالیتنا نرد الخ۔ ای کاش ما باز گردانیدہ شویم لیس بدروغ نسبت نکنیم فتح الرحمن

۴؎ قولہ تعالٰی لاتقربوا الصلوۃ الخ۔ بنماز نزدیک مشوید در حالیکہ شما مست باشید ۱۲

۵؎ قولہ تعالٰی الم تران اللہ الخ۔ آیا ندیدی کہ خدا فرود آورد از آسمان آب را پس زمین سرسبز شود ۱۲ فتح ۱۲

۶؎ قولہ تعالٰی سواء علیہم الخ یکسانست در حق این جماعۃ کہ آمرزش طلب کنی برای ایشان یا آمرزش نطلبی برای ایشان ۱۲

۷؎ قولہ تعالٰی لااعبد الخ پرستش نمی کنیم آنچہ کہ شما می پرستید ۱۲

۸؎ قولہ تعالٰی لبثنا یوما الخ۔ درنگ کردیم یکروز یا زیادہ از یک روز ۱۲ ۱۲

۹؎ قولہ تعالٰی حتی اذا جاؤہا الخ تا وقتیکہ بیایند نزدیک دوزخ واکردہ شوند دروازہ ہای آن ۱۲ فتح الرحمن

۱۰؎ قولہ تعالٰی قل ان الموت الخ۔ بگو ہر آئینہ مرگی کہ میگریزید از آن البتہ وی رسندہ است بشما ۱۲ فتح الرحمن ۱۲ ۱۲

۱۱؎ قولہ تعالٰی افلا تبصرون ایا نمی بینید بلکہ بہترم ۱۲ فتح الرحمن

۱۲؎ قولہ تعالٰی قال مامنعک الخ [illegible]

[illegible]	ادوات عاطفه				امثله	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		
[illegible]			لا		نحو قوله تعالے ولا تقولوا لمن یقتل فے سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم	۳۵
[illegible]				ام	مثل لیس من امبرام صیام فی امسفر	۳۶
[illegible]		و			مثل جاء البرد والجبات	۳۷
[illegible]				بل	مثل اضرب زیدا بل عمروا	۳۸
[illegible]				و	نحو قوله تعالی وعسی ان تکرهوا شیئا وهو خیر لکم	۳۹
[illegible]			و		مثل قوله علیه السلام یتعاقبون فیکم ملائکة باللیل وملائکة بالنهار	۴۰
[illegible]			ام		نحو قوله تعالے ام له البنات ولکم البنون	۴۱
[illegible]	ثم				نحو قوله تعالے ومن یخرج من بیته مهاجرا الی الله ورسوله ثم یدرکه الموت	۴۲
[illegible]				ام	مثل انها لابل ام شاة	۴۳
[illegible]	بل				نحو قوله تعالے وقالوا اتخذ الرحمن ولدا سبحانه بل عباد مکرمون	۴۴
لانتقال	بل				نحو قوله تعالے قد افلح من تزکی وذکر اسم ربه فصلی بل تؤثرون الحیوة الدنیا	۴۵
اضراب			ام		نحو قوله تعالے قل هل یستوی الاعمی والبصیر ام هل تستوی الظلمات والنور	۴۶

ف ۱

قوله تعالے ولا تقولوا لمن الخ
وگوئید کسی را کشته شود در راه
خدا که ایشان مردگان اند بل
زنده اند نزدیک پروردگار
خود ولکن شما آگاه نیید ۱۲

ف ۲ قوله تعالے وعسے
ان تکرهوا الخ - وشاید که
شما خوش دارید چیزے را حال
آنکه وی بهتر باشد شمارا ۱۲ فتح

ف ۳ قوله تعالے ام له البنات
الخ - آیا خدارا دختران پیدا
شوند و شمارا پسران ۱۲
فتح الرحمن

ف ۴ قوله تعالے ومن یخرج
من بیته الخ - وهر که بیرون
رود از خانه خود هجرت کنان
بسوے خدا و پیغامبر او پس در
یابد او را مرگ ۱۲

ف ۵ قوله تعالے وقالوا اتخذ
الخ - وگفتند فرزند گرفته است
خدا پاکے او راست بلکه آنانکه
در حق ایشان این زعم دارند
بندگان گرامی اند ۱۲

ف ۶ قوله تعالے قد افلح
من تزکے الخ - هر آئینه رستگار
گشت هر که پاک شد و یاد کرد
نام پروردگار خود را پس نماز
گذارد بلکه اختیار می کنند زندگانی
این جهانی را ۱۲ فتح

ف ۷ قوله [illegible]
[illegible]

ونظایره کثیرة فی العبارات العوریة

در اصطلاح کلمه ایست [illegible]
که دال بر معنی [illegible] و محل اعراب [illegible]
[illegible] موصول با صله [illegible]
[illegible] لفظ آباءا [illegible] راجع [illegible]
صحیح مرفوع [illegible] ضمیر [illegible] راجع [illegible] فعل
فعل با معنی [illegible] متصل راجع [illegible] بفعل متعلق
با سکون [illegible] موصول با صله
مضاف با مضاف الیه [illegible] جمله [illegible]
و فعل با فاعل و متعلق [illegible]
مبتدا [illegible] در اصطلاح تابعی [illegible]
معطوف [illegible]

مزدوده است بنت
آن بسوی شئی یا نسبت شئی دیگر
آن یا نسبتیکه واقع ست در کلام با متبوع
آن و متبوع را معطوف علیه گویند یعنی چنانچه مقصود تابع مقصود
بآن نسبت میباشد متبوع آن نیز مقصود بآن نسبت چون
جاء زید و عمرو پس عمرو تابع ست چه او معطوف ست بر زید که
قصد کرده شده است بنسبت آمدن بسوی آن عمرو تابع بنسبت
آمدن که واقع ست در کلام قوله ونظایره کثیرة الخ واو مستانفه
باتحسین کلام نظایر از نوع جمع تکسیر مغیر صیغه مفرد نظیر مضاف
باضافت لامی ة ضمیر مجرور متصل راجع بمذکور مضاف الیه
پس مضاف با مضاف الیه مبتدا کثیرة موصوف فی جار مبنی
دربراے ظرفیه جلیه العبارات معرف باللام مجرور بجار مبنی مجرور

لفظا
موصوف ال عهد مجرور
عورتیه لفظ [illegible] او معروف در لغت [illegible]
موصوف با صفت مجرور و جار با مجرور
بشبه و ظاهر صفت
ظرف مستقر متعلق ثابت و ثابت شبه فعل با فاعل و متعلق صفت کثیرة و موصوف با صفت خبر
و مبتدا با خبر جمله اسمیه خبریه شد

خاتمۃ الکتاب

سپاس بیقیاس مر آن قادر کارساز بے نیاز را که بقدرت کامله ازین عاجز بس که ابجد خوان مدرسهٔ نادانی و بوریا کوب مکتب لاعلمی ست این نسخهٔ تبیین و ترکیب نحو جمل عربی بتاریخ ۲۵- ماه رمضان المبارک ۱۲۹۶ھ بتمام باتمام رسانید- خداوندا تو قادر نادری که این نسخه را مقبول فضلا و مفید طلبا گردانی

التقریظ الشریق بتحریر العالم القمقام المولوی محمد شاه العلی القرشی الحسینی القادری

حامداً و مصلیاً و مسلماً قد طالعت هذه الرسالة المفیدة فوجدتها طابق النعل بالنعل لقواعد القوم وضوابطهم و فوق کل ذی علم علیم اللهم اجعلها مقبولة عند الخواص و العوام و اجعل مساعی المصنف مشکورة عند الانام و ارزق له الرشد و الهدایة و التوفیق لما تحب و ترضی آمین ثم آمین فانه اجتهد غایة الجهد فی تصنیفها و ترصیفها و ارتقی مبلغ علمه و فهمه و صلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه اجمعین و انا العبد المذنب الاوحد و الازلی الحاج محمد شاه العلی القرشی الحسینی القادری کان الله له ولوالدیه و احسن علیهما و الیه

التقریظ الدلپذیر تو کریز قلم اعجاز رقم چشمهٔ فخائر علوم مولوی ولی الله صاحب دامت فیوضهم

الحمد لله وحده و الصلوة و السلام علی من لا نبی بعده و علی آله و صحبه اجمعین

اما بعد چون درین آوان فرخنده عنوان ماه ذیحجه ۱۲۹۸ھ تلمیذ باتمیز هر دل عزیز
ستوده خو کلم گو و نکٹ راما راوجی فرزند ارجمند هنمنت راوجی زاد عمرها و اقباله
نسخهٔ تبیین و ترکیب نحو جمل عربی بکمال جد و جهد و ذوق و شوق و تحقیق و تنقیح و تصحیح
دیگر علما این هیچ میرز بجهت افاده نو آموزان و طلبه علم عربی تصنیف و تالیف
نمود امید از جناب باری تعالی شانه آنست که این نسخه را بفضل و کرم خویش محبوب قلوب
طلبه علم گرداناد و فائده تام و بهره عام بآنها عطا فرماید و سعی و جهد مصنف مشکور سازد آمین

ما صوره العالم اللوذعی و الفاضل الالمعی المولوی سدید الدین احمد دام شمس فیض علمه مفیضا

حامداً و مصلیاً

لما بذل المصنف السعی الجمیل بالجد و الجهد الجزیل فی تصنیف هذا الترکیب الغریب
و التبیین العجیب فعرضه علی استاذه الماهر فی العلوم الادبیة ثم اشار الی علی حسب
بی للنظر الثانی فنظرته من اوله الی آخره و نقحته بما اطلعت علیه و ما استطعت
قال الله تعالی لا یکلف الله نفسا الا وسعها و انا احقر عباد الله احمد
غفر الله له و لوالدیه و احسن الیهما و الیه اللهم صل علی محمد و آله عدد ما فی علم الله صلوة دائمة بدوامه

خاتمة الطبع

پس از حمد و نعت طالبان علوم را بشارت باد که درینولا نسخهٔ نادره آقاصی و ادانی
تبیین و ترکیب نحو جمل عربی تصنیف صاحب استعداد علمیه و نکٹ راما راوجی فرزند ارجمند
هنمنت راوجی سکونت پذیر چهاونی رزیڈنسی حیدرآباد دکن حسب فرمایش مصنف بمقام
مطبع علوم مرجع منشی نولکشور بماه دسمبر ۱۸۸۱ع مطابق ماه صفر ۱۲۹۹ھ بزیور طبع پوشیده خاطر مقبول